

## **Avista: A Written Text Or An Oral Tradition?**

**Hadi Nuri\***

(Received: 2018-04-06; Accepted: 2019-04-20)

### **Abstract**

Although each and every nation's history of literature reflects their actual history, there is the question why the Persian literary tradition did not have the same weight that the ancient Persian government as one of the then two world superpowers did. The main question of the present article is whether Avista as the most important literary text of ancient Persia is a product of the Sassanid era, or writing of the book dates back to the life span of Zoroaster. There are two different answers to the question. According to the first, Avista existed in oral form and then was written in the Sassanid era when Avistan alphabet was coined. According to the second, however, Avista had been a written literary text since Zoroaster which was destroyed as a result of Alexander's invasion of Persia. To examine the two answers, the article used the library research method with a focus on primary and secondary documents. The first answer is critiqued before the second is confirmed based on documentation. Next it is claimed that the special attention to Avista during the Sassanid dynasty was accounted for by the necessity of compiling fragmented Avista's texts in order to establish an official religion in harmony with the Sassanid centralized government.

**Keywords:** *Avista, literary text, oral narratives, official religion.*

---

\* Associate Professor, Department of Social Sciences, University of Gilan, Gilan, hnoori@guilan.ac.ir.

## اوستا: متنی مکتوب یا سنتی شفاهی؟

هادی نوری\*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۱/۳۱]

### چکیده

تاریخ ادبیات هر ملت تاریخ واقعی آن ملت را منعکس می‌کند. با این همه، این مسئله مطرح است که چرا دولت ایران در عهد باستان به منزله یکی از دو ابرقدرت بزرگ جهانی زمانه مطرح بوده اما سنت ادبی‌اش، هم‌وزن این سنت سیاسی نبوده است. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که: آیا اوستا در مقام مهم‌ترین متن ادبی ایران باستان محصول عهد ساسانی است یا کتابت آن را باید متعلق به دوره حیات زرتشت دانست؟ در پاسخ به این پرسش، دو دیدگاه اصلی وجود دارد: دیدگاه نخست می‌گوید اوستا از ابتدا صورت شفاهی داشته و سپس در عهد ساسانی با ابداع خط اوستایی به نگارش درآمد است. دیدگاه دوم می‌گوید اوستا از زمان حیات زرتشت به صورت متن ادبی درآمد و نسخه‌های مکتوب آن با حمله اسکندر به ایران از میان رفته است. برای بررسی این دو دیدگاه از روش مطالعه اسناد کتابخانه‌ای با تمرکز بر اسناد دست اول و دست دوم استفاده شد. در این مقاله، دیدگاه نخست نقد می‌شود و دیدگاه دوم بر اساس مستندات تأیید می‌گردد. سپس گفته می‌شود که علت توجه ویژه به اوستا در عهد ساسانی ضرورت گردآوری و تدوین متون پراکنده اوستا در جهت تأسیس دین رسمی هماهنگ با دولت متمرکز ساسانی بوده است.

کلیدواژه‌ها: اوستا، متن ادبی، روایت شفاهی، دین رسمی.

## طرح مسئله

جامعه‌شناسی ادبیات، حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که بر وجوه اتصال میان آثار ادبی و مشخصه‌های اجتماعی تأکید می‌کند. اوضاع و احوال اجتماعی جامعه بر کمیت و کیفیت آثار ادبی تأثیرگذار است و آثار ادبی هم در مقام انعکاس و آینه اوضاع و احوال اجتماعی ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر، تاریخ ادبیات هر ملتی تاریخ واقعی آن ملت را منعکس می‌کند.

سنت ادبی ایران باستان در قلمرو تمدنی واجد عناصر برجسته‌ای است که ماهیتی تأثیرگذار بر تاریخ اجتماعی این دوره دارد. با این حال، این مسئله مطرح است که: چرا ایران باستان به رغم برخوردار بودن از سه دوره تاریخی مهم و تأثیرگذار در نظام جهانی آن زمان و دولتی که یکی از دو ابرقدرت بزرگ زمانه خود بود، در زمینه سنت ادبی هم‌وزن با این سنت سیاسی، آثار شناخته‌شده موجود ندارد؟ اهمیت این موضوع تا بدان حد است که گاه دوران پس از ایران باستان را دوران انقطاع می‌نامند، عصر بی‌خبری و ناشناختگی. «گویی دوران پیش از اسلام دورانی است از هم گسیخته که دیواری آن را از دوران اسلامی جدا ساخته است، آنچه آن سوی دیوار بوده نابود گشته و آنچه در این سوی دیوار است نوظهور است» (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۶).

یکی از علل این وضعیت چه‌بسا عامل «تعریب» در عصر انتقال باشد که بر اساس آن نه مردم دیگری غیر عرب اهمیت داشت و نه رویداد دیگری غیر اعراب و نه زبان دیگری غیر از عربی. در تاریخ‌های این دوران، همه چیز در همه جا و همه وقت در همان قبایل و سران و رویدادهای عرب خلاصه می‌شد (همان: ۱۴). چنین بود که آثار ایرانی به خورد زبان عربی رفت و از خود آنها جز برخی نام‌ها و آثار پراکنده در مؤلفات قرن‌های نخستین نشانی باقی نماند؛ آنچنان که به مرور زمان وجود چنین کتاب‌هایی محل تردید افرادی قرار گرفت که با چنان مؤلفاتی سر و کار نداشتند (همان: ۳۱).

حال این پرسش بنیادی مطرح می‌شود که: آیا سنت ادبی ایران پیش از عهد ساسانی را باید سنتی شفاهی دانست یا سنتی مکتوب؟ مقاله حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به این

پرسش است و آن را در قالب پرداختن به کتاب اوستا، به مثابه یکی از متون ادبی مهم دوره ایران باستان، بررسی می‌کند. اوستا هم‌وزن مابقی میراث ادبی ایران باستان نیست، اما ماهیت دائرةالمعارفی آن در دوره ایران باستان که به نوعی جمع علوم زمانه بود، از آن نمونه‌ای شاخص برای بررسی وضعیت کتابت در ایران باستان می‌سازد. بدین ترتیب، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که: آیا اوستا، در مقام متنی مکتوب، محصول عهد ساسانی است یا کتابش را باید متعلق به دوره تاریخی پیش‌تر و در حیات زرتشت دانست؟

در پاسخ به این پرسش، دو دیدگاه اصلی وجود دارد: نخست، آنهایی که معتقدند اوستا از ابتدا صورت شفاهی داشته و تا زمان ساسانیان سینه به سینه نقل شده است. سپس در عهد ساسانی با ابداع خط اوستایی فرمان به نگارش آن داده شده است. دوم، آنهایی که معتقدند اوستا از ابتدا در زمان حیات زرتشت صورت مکتوب داشته و نسخه‌های مکتوبش با حمله اسکندر به ایران از میان رفته است. در این مقاله، دیدگاه نخست نقد، و دیدگاه دوم، با ذکر مستندات از منابع دست اول تاریخی، تأیید می‌شود. سپس علت توجه ویژه به اوستا در عهد ساسانی را در اوضاع و احوال اجتماعی ویژه این دوران جست‌وجو می‌شود و فرمان گردآوری و تدوین متون پراکنده اوستا در جهت شکل‌گیری «دین رسمی» هماهنگ با دولت متمرکز ساسانی ارزیابی می‌شود.

## دیدگاه سنت شفاهی

### الف. داعیه اصلی

دیدگاه نخست را که بر اساس آن اوستا از زمان حیات زرتشت به کتابت درنیامده و این کار در عهد ساسانی انجام شده است، محققانی مانند نیبرگ (۱۳۵۹)، ویدنگرن (۱۳۷۷)، پیگولوسکایا (۱۳۷۷)، بیلی (۱۹۴۳)، دومناش (۱۳۸۶)، شکی (۱۳۸۴)، تفضلی (۱۳۷۸) و آبه فرانسوا نو (۱۹۲۶) طرفداری می‌کنند. از منظر این دیدگاه، در ایران قبل از اسلام، سنت کتابت چندان معمول نبود. فقط اسناد دولتی (مانند کتیبه‌های فارسی باستان و پهلوی و چرم‌نوشته‌ها و سفال‌نوشته‌ها) را در خور نگارش می‌دیدند. کتاب

اوستا قرن‌ها سینه به سینه حفظ می‌شد تا اینکه سرانجام در دوره ساسانی به کتابت درآمد و پس از آن هم موبدان برای اجرای مراسم دینی بدان رجوع می‌کردند و می‌کنند و آنچه مهم است از حفظ خواندن آن است. در مقام نمونه‌ای از کلیت این دیدگاه می‌توان به عقیده نیبرگ (۱۳۵۹: ۴۲۵) اشاره کرد که می‌گوید اوستا در مدارس دینی همیشه سینه به سینه حفظ می‌شد و تدوین آن در اثر رقابت با ادیان خارجی دارای کتب مقدس مانند یهودیت، مسیحیت، و به‌ویژه مانویت صورت گرفته است. به همین دلیل، اوستای تدوین‌شده به نحو گسترده استفاده نشد و فقط دو یا سه نسخه از آن در مراکز دینی و سیاسی کشور موجود بود. در نتیجه این وضعیت بود که بعدها برخی نسک‌های ساسانی فراموش شده است.

#### ب. سه نظر مختلف

راجع به ادعای دیدگاه نخست، مبنی بر کتابت اوستا در عهد ساسانی، سه نظر متفاوت برای زمان دقیق آن وجود دارد. احمد تفضلی (۱۳۷۸: ۷۱) با توجه به فعالیت دو پادشاه ساسانی، شاپور دوم و خسرو انوشیروان، تاریخی میان قرن ۴ و ۶ میلادی را زمان نگارش اوستا به خط کنونی‌اش می‌داند. وی می‌گوید به احتمال قوی، اوستا در قرن ۴ میلادی کتابت، و در قرن ۶ میلادی تدوین نهایی شده است.

نظر دوم متعلق به اچ. بیلی (1943: 163) است که در کتاب *مسائل زرتشتی* در کتاب‌های قرن ۹ میلادی می‌گوید اوستا در اواسط قرن ۶ میلادی تدوین شده و ایجاد الفبای اوستایی نیز در همان زمان صورت گرفته است.

نظر سوم متعلق به آبه فرانسوا نو (L abbe Francois Nau) است که در مقاله‌ای در مجله *تاریخ ایران* (۱۹۲۷) کوشیده است با استناد به نوشته‌های باقی‌مانده درباره مناظرات دینی بین مسیحیان و زرتشتیان از مسیحیان سریانی، این موضع را اثبات کند که زرتشتیان تا اواسط قرن ۷ میلادی کتب دینی مدونی نداشتند. در اواخر دوره ساسانی، روحانیان زرتشتی از ترس زوال و فراموشی روایت‌های کهن مذهبی خود و به دلیل برخوردار بودنشان از مزایای اهل کتاب در نزد اسلام اوستای ساسانی را تدوین کرده‌اند. لفظ

«اوستا» در قرن ۶ میلادی و شاید در قرن ۷ متداول بوده، اما الفبای اوستایی در قرن هشتم میلادی اختراع شده و برخی متون گردآوری‌شده را در قرن هفتم میلادی از خط پهلوی به این الفبای جدید نقل کرده‌اند (به نقل از: کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۵۳۱).

### ج. مستندات

بخشی از مستندات دیدگاه نخست بر شفاهی بودن اوستا و انتقال سینه به سینه آن تأکید می‌کند، از جمله مستندات مربوط به مکتوب‌نشدن اوستا در زمان زرتشت این روایت مانوی است که: «زرتشت کتاب ننوشت بلکه شاگردان او پس از مرگش (سخنان او را) به خاطر سپردند و به صورت کتاب‌هایی درآوردند که امروز می‌خوانند» (Bailey, 1943: 166). دوم، باسیلیوس رومی در قرن چهارم میلادی گفته است مغان کتاب نداشتند بلکه پسران از پدران خود تعلیم می‌گرفتند (تفضلی، ۱۳۷۸: ۶۸). سوم، نامه تنسر از وجود فقط دو نسخه مکتوب اوستا در دژنیش و خزانه شاهی یاد می‌کند (۱۳۵۴: ۵۶). چهارم، در بند ۱۱ کتاب *شگفتی‌های سیستان* ذکر شده است که نسک‌های اوستا در میان زرتشتیان همواره برقرار بود تا آنکه پس از حمله اسکندر یکی از این نسک‌ها تحت عنوان «بغ نسک» را جوانی سیستانی به خاطر سپرد. بدین ترتیب دین زرتشتی در سیستان حفظ شد و فقط در آنجا در سینه‌ها باقی ماند. پنجم، در کتاب‌های پهلوی اغلب از موبدانی یاد شده است که همه اوستا و ترجمه و تفسیر آن را از حفظ می‌دانستند. در دینکرد آمده است:

بُخت ماری مسیحی می‌پرسد که: «چرا ایزد این دین را به زبان ناآشنای نهفته‌ای به نام اوستا گفت و برای آن متن نوشته کاملی نیندیشند بلکه فرمود که آن را به صورت شفاهی حفظ کنند؟» و در جواب آمده است که: «به دلایل بسیار، منطقی است که سخن شفاهی زنده را از صورت مکتوب مهم‌تر بدانیم» (تفضلی، ۱۳۷۸: ۶۸).

بر اساس این مستندات، دیدگاه نخست منظور از گردآوری اوستا به دستور شاهان را در زمان‌های مختلف، گردآوری روایات به صورت سینه به سینه تفسیر می‌کند تا اینکه در قرن ۳ میلادی ایرادهای ملل صاحب کتاب، به ویژه مسیحیان، به زرتشتیان باعث به

کتابت در آوردن آثار زرتشتیان در دوره ساسانی شد. مزدایی‌ها از یهودی‌ها و مسیحی‌ها تقلید کردند و لازم دیدند گفته‌های پیامبرشان تدوین شود و برای تدوین آن خطی لازم بود که بتواند به طور صحیح تمام گفته‌های پیامبر، حتی حروف صدادار آن را، ثبت کند. بدین طریق اوستا به وجود آمد. اوستا با سنن شفاهی مخالفتی نداشت. تعداد نسخه‌هایش نایاب بود. به علاوه، به زبان قدیم نوشته شده بود که دیگر کمتر کسی آن را می‌فهمید. بنابراین، آن را به زبان پهلوی ترجمه کردند. تاریکی‌های بسیاری در آن وجود داشت که خلاصه کردند و برایش تفسیری نوشتند. بدین ترتیب، نوعی ادبیات دینی به وجود آمد که ترکیبی از افسانه‌های قدیم و حکمت جدید بود (دومناش، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

## دیدگاه سنت کتابی

### الف. داعیه اصلی

دیدگاه دوم در خصوص زمان کتابت اوستا بر مکتوب بودن آن از آغاز ظهور زرتشت تأکید می‌کند. این دیدگاه نسبت به دیدگاه نخست جایگاهی حاشیه‌ای دارد و به رغم وجود مستندات فراوان و استدلال‌های مستحکم همچنان تحت سایه دیدگاه نخست قرار دارد. در مقاله حاضر، می‌کوشیم با مطرح کردن استدلال‌ها و مستندات قاطع بر کتابت اوستا در عهد پیش از ساسانیان تأکید کنیم و بر اساس آن دیدگاه دوم تأیید می‌شود. ابتدا مستنداتی در دو حوزه وجود سنت کلی کتابت و وجود سنت خاص کتابت اوستا در ایران باستان پیش از عهد ساسانی ذکر می‌کنیم و سپس ماهیت و چرایی توجه ویژه به اوستا در عهد ساسانی را می‌کاویم.

### ب. زمان حیات زرتشت

درباره زمان و مکان تولد زرتشت اختلاف نظر بسیار وجود دارد. برخی زمان تولد زرتشت را ۱۶۰۰، ۲۰۰۰ و حتی ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح دانسته‌اند. برخی دیگر هم آن‌قدر پایین آمده‌اند که زرتشت را معاصر کوروش کبیر هخامنشی دانسته‌اند (۵۹۹ ق.م. تولد و ۵۶۹ ق.م. اولین وحی) (آنته‌ایم، ۱۳۸۲: ۳۷). موافق روایت‌های زرتشتی،

زرتشت در قرن ۷ ق.م. و در کنار دریاچه ارومیه مذهبش را ترویج کرد و در اوایل قرن ۶ ق.م. درگذشت. در این زمینه، جکسن (A. W. Jackson) می‌گوید ولادت زرتشت در نیمه دوم قرن ۷ ق.م. و فوت او در نیمه یکم قرن ۶ ق.م. بوده است (به نقل از: پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۴۹). اظهارنظری که با تردیدهای جدی مری بویس همراه بود.

بویس در پیش‌گفتار کتابش با عنوان *چکیده تاریخ کیش زرتشت* (۱۳۷۷) می‌گوید:

حال دیگر اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران، تاریخ ساختگی و غیرواقعی سده ششم ق.م. به عنوان روزگار زندگی زرتشت — که نزدیک به یکصد سال سبب ایجاد آشفتگی در مطالعات زرتشتی شده — را مردود می‌دانند. اتفاق رأی حاصل شده که زرتشت پیامبر در حوالی سده دوازدهم ق.م. می‌زیسته است (بویس، ۱۳۷۷: ۴۱).

او با طرح این ادعا که «مغان مادی زودتر از سال ۷۰۰ ق.م. نمی‌توانستند به کیش زرتشت گرویده باشند» (همان) و اینکه روشن است که زرتشت پیش از آغاز مهاجرت‌های عظیم ایرانیان شرقی به سوی جنوب، یعنی ۱۱۰۰ ق.م.، می‌زیسته است و مطابقت این واقعیت با شواهد نهفته در بطن اوستای متأخر، که حکایت از زندگی کردن زرتشت در حوالی ۱۱۰۰ ق.م. دارد، می‌گوید: «مرزهای ممکن تاریخ زمان او ۱۲۰۰-۱۵۰۰ می‌شود. فرض تاریخ نزدیک‌تر، یعنی حوالی سال ۱۲۰۰، از هر حیث معقول‌تر می‌نماید» (همان: ۶۹).

### ج. مستندات سنت کلی کتابت در ایران

درباره سنت کلی کتابت در ایران پیش از عهد ساسانی مستندات بسیار وجود دارد که حاکی از وجود کتاب‌ها و کتاب‌خانه‌های بزرگ در ایران زمین است. در این زمینه، جدای از کتاب‌خانه‌های سلطنتی دژنیش (کعبه زرتشت در نقش رستم) و شیزیکان (در شیز آذربایجان)، کتاب‌خانه‌های دیگر در آتشکده‌ها و دبیرخانه‌ها و خانه‌های دبیران و موبدان و بزرگان بوده است که چون کتاب‌های آنها بر روی چوب و پوست و بافته‌ها نوشته شده بود بر اثر مرور زمان یا در اثر رویدادهای ناگوار تاریخی از میان رفت. برای



مبحث کتاب و کتابخانه‌های ایران باستان روایتی از ابن ندیم (قرن ۳ م.) در کتاب *الفهرست* جنبه محوری دارد.

ابن ندیم از قول ابو مشعر در کتاب *الزریجات* می‌گوید پادشاهان ایران به اندازه‌ای به نگه‌داری علوم علاقه داشتند که برای حفظ کتاب‌ها از آسیب‌های زمانه، آنها را روی پوست درخت خدنگ، معروف به توز، نوشتند که از سخت‌ترین چیزها بود و پوسیدگی کمتری به آن راه می‌یافت. سپس در جست‌وجوی بهترین مکان‌ها از حیث آب و هوا و جنس زمینی برآمدند که در گل آن چسبندگی باشد و بدین سبب ساختمان‌هایش همواره استوار باقی بماند. مکان مد نظر اصفهان بود و در آنجا هم بهتر از روستای «جی» جایی نیافتند. ابو مشعر می‌گوید:

در آنجا ساختمان محکمی بنا نهادند و سپس علوم گوناگون زمان خود را در آنجا به ودیعت نهادند که تا زمان ما باقی ماند و نام این محل سارویه بود. در سال‌های گذشته گوشه‌ای از این ساختمان ویران گردید و در آن عمارتی نمایان شد که با گل سفت ساخته شده بود و در آن کتاب‌هایی بسیار از نوشته‌های پیشینیان دیده شد که تمام آنها بر پوست خدنگ و در علوم گوناگون قدیم به خط فارسی باستانی نوشته شده و در آنجا گذاشته بودند ... یکی از اشخاص موتق به من خبر داد که در سال ۳۵۰ ه.ق. سغی [نوعی عمارت طولانی و دراز] خراب گردید و از آن کتاب‌های زیادی به دست آمد که هیچ کس توانایی خواندن آن را نداشت و آنچه من با چشم خود دیدم کتاب‌های پاره‌پاره‌ای بود که در باروی شهر اصفهان میان صندوق‌هایی به دست آمد و به زبان یونانی بود و آن کتاب‌ها چنان متعفن بود که گویا تازه از دباغی درآمده (۱۳۵۲: ۴۳۸-۴۴۰).

وجود چنین کتابخانه‌هایی در منابع دیگر هم آمده است. اما نکته مهم در زمینه سرنوشت آنها تا عهد ساسانی حمله اسکندر مقدونی به ایران هخامنشی است. طبق روایت ابن ندیم، اسکندر پس از ویرانی کامل کاخ‌ها و آثار مادی تمدن هخامنشی، رونوشتی از موجودی دیوان‌ها و خزاین استخراج برداشت، به زبان رومی و قبطی ترجمه کرد و سپس تمامی آثار به خط فارسی موسوم به «کشتج» را در آتش سوزاند. آنچه از

علوم مختلف می‌خواست همراه با گنجینه‌ها، اموال و دانشمندان به مصر فرستاد. به عنوان میراث این دوره، فقط معدودی از آثار در هند و چین از گزند مصون باقی ماند، آثاری که پادشاهان ایران به توصیه پیامبرشان زرتشت و وزیرش جاماسپ نسخه‌برداری کرده و به آنجا فرستاده بودند (همان: ۴۳۷).

بدین ترتیب سنت کتابت در ایران دوره باستان از قدیم رواج داشت. حمله اسکندر موجب زوال این سنت ادبی شد. با حمله اسکندر مقدونی، یونانیان اوستا را از میان بردند یا پراکنده شد و فقط بخش‌های علمی آن را که می‌توانستند از آن استفاده کنند به زبان خودشان ترجمه کردند (Kellens, 1987: 35). طبری می‌گوید: «اسکندر کتب و علوم و حکمت‌هایی که اختصاص به پارسیان داشت دستور داد به زبان سریانی و سپس به رومی ترجمه کنند تا با خود همراه ببرد» (۱۳۸۴: ۹۳). *مجمعل التواریخ و القصاص* آورده است: «در ایران هیچ دفتر قدیم نماند که اسکندر نسوخت و آنچه خواست به روم فرستاد» (۱۳۸۳: ۶۱). حمزه اصفهانی هم می‌گوید: «آنگاه اسکندر کتاب‌های دینی و علمی را بررسی کرد و کتب فلسفی و نجوم و پزشکی و کشاورزی را از زبان فارسی به یونانی و قبطنی نقل کرد و به اسکندریه فرستاد و باقی کتاب‌ها را سوزانید» (۱۳۴۶: ۴۱).

#### د. مستندات سنت خاص کتابت اوستا

مستندات مربوط به سنت خاص کتابت اوستا در ایران پیش از عهد ساسانی و امحای آن در اثر حمله اسکندر مقدونی به ایران هخامنشی در دو دسته متون پهلوی و اسلامی قرار دارد. در میان متون پهلوی، *نامه تنسر* می‌گوید اوستا بر روی «دوازده هزار پوست گاو» نوشته شده بود و اسکندر آن را در «استخر» بسوزاند و فقط «سیکی [یک‌سوم] از آن در دل‌ها مانده بود» (۱۳۵۴: ۵۶). *ارداویراف‌نامه* می‌گوید: «همه اوستا و زند با آب زر بر روی پوست‌های گاو نوشته و در استخر پاپکان در دژنشت [همان کعبه زرتشت] نهاده شده بود» (۱۳۷۲: ۳۹). در بند ۴ از کتاب *شهرستان‌های ایران* آمده است که زرتشت به فرمان گشتاسپ اوستا را بر الواح زرین نوشت و آن را در گنج شاهی یا خزانه آتشکده سمرقند نهاد (تفضلی، ۱۳۶۸: ۳۳۴). در کتاب *دینکرد* آمده است که

به دستور گشتاسپ تعلیمات زرتشت به کتابت درآمد و نسخه اصلی آن را در گنج شاهی گذاشتند و رونویس‌هایی از آن پخش شد. پس از آن نسخه‌ای را نیز به دژنبشت فرستادند. با آمدن اسکندر نسخه‌ای که در دژنبشت بود، به دست رومیان افتاد و آن را به زبان یونانی ترجمه کردند (همو، ۱۳۷۸: ۶۵). از مانی نقل شده است که تعالیم زرتشت را شاگردانش «در کتاب‌هایی» نوشتند. همچنین، در اثر معتبر پائوسانیاس یونانی آمده است که روحانی زرتشتی «سرودها و نوشته‌ها را از روی کتاب می‌خواند و زمزمه می‌کرد» (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۴۷۰).

در میان متون تاریخی اسلامی، طبری می‌گوید «کتاب زرتشت روی دوازده‌هزار پوست گاو با خط زر نقش بسته، گشتاسپ این کتاب را در محلی از استخر که موسوم به دژنبشت بود قرار داد» (۱۳۸۴: ۷۸). مسعودی در کتاب *مروج الذهب* از «هیجده‌هزار مجلد طلا» از کتاب زرتشت و تفسیر او بر این کتاب (۱۳۷۰: ۲۲۴)، ثعالبی از «سوزاندن کتاب‌های زرتشت که به آب طلا نوشته بودند» (۱۳۸۵: ۱۹۲)، و ابن بلخی از نوشتن اوستا بر روی «دوازده‌هزار پوست گاو» در زمان وشتاسف و قراردادن اصل کتاب همراه با زند و پازند آن در استخر فارس سخن می‌گویند (۱۳۶۳: ۴۹).

بر اساس این مستندات، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در وهله نخست سنت ادبی کتابت در ایران پیش از دوره ساسانی قاعده بوده است نه استثنا. دوم، اوستا در این دوره به مثابه متنی ادبی ظاهر شده و علت اختلاف نظرها درباره مکتوب بودن یا شفاهی بودن اوستا تا عهد ساسانی به حمله اسکندر و ویرانی آثار مادی و معنوی تمدن ایرانی مرتبط است. مستندات پهلوی و اسلامی به ما می‌گویند آموزه‌های زرتشت در قالب اوستا و زند پیش‌تر مکتوب شده بود که بر اثر حمله اسکندر پراکنده می‌شود و فقط بخش‌هایی از آن (یک‌سوم، به تعبیر نامه تنسر) باقی می‌ماند.

### عهد ساسانی

پس از این دوره، چندین پادشاه ایرانی در زمان‌های گوناگون درصدد گردآوری و تدوین مجدد اوستا برآمدند. از جمله در زمان بلاش یکم اشکانی (۵۱ تا ۷۶-۸۰ م.) که

به نواحی مختلف، فرمانی فرستاد تا آنچه از اوستا و زند به صورت مکتوب یا شفاهی از گزند در امان مانده بود نگه دارند (تفضلی، ۱۳۷۸: ۶۵). با این همه، روایت پارسیان در دینکرد می‌گوید نخستین گردآوری و تنظیم اوستا در زمان اردشیر یکم (۲۲۴-۲۴۲ م.) صورت گرفت. وی برای سامان‌دادن به وضعیت متشنج دین در کشور از روحانی زرتشتی به نام «تسرا»، که در آن زمان مقام هیریدی داشت، برای گردآوری مجدد نسک‌های اوستا کمک خواست: «خداایگان [بغ] اردشیر، شاهنشاه، پسر پابگ، از داور راست‌کردار توسر [تسرا] درخواست کرد همه نوشته‌های دینی را که پراکنده بودند در دربار گرد آورد. توسر فرمان‌برداری کرد. او آنهایی را که راست‌تر بودند برگزید و بقیه را کنار گذاشت» (Shaki, 1981: 119).

پس از اردشیر یکم، کار گردآوری و تدوین مجدد بخش‌های پراکنده اوستا در زمان جانشینش شاپور یکم (۲۴۲-۲۷۲ م.) ادامه یافت. در کتاب چهارم دینکرد آمده است که شاپور دستور داد کتاب‌های مربوط به علوم مختلف از پزشکی و ستاره‌شناسی گرفته تا منطق و دیگر دانش‌های منبعث از دین (اوستا) را که در سرزمین‌های دیگر پراکنده بود، گرد آورند و با اوستا تلفیق کنند. او دستور داد نسخه کاملی از همه آنها در خزانه شاهی قرار داده شود (دوشن‌گیمن، ۱۳۸۱: ۳۰۶؛ تفضلی، ۱۳۸۴: ۳۸). شاپور یکم، روحانی زرتشتی به نام ارداویراف را مأمور به انجام‌دادن این کار کرد. نتیجه کار از حد متنی دینی فراتر رفت و به دائرةالمعارف بزرگی متشکل از علوم مختلف تبدیل شد (کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۱۶۶).

پس از اردشیر یکم و شاپور یکم مجادلات مذهبی به پایان نرسید و شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م.) برای ختم این گفت‌وگوها مجمعی به ریاست آذرباد مهراسپندان، رئیس موبدان آن زمان، تشکیل داد. این انجمن متن صحیح و نهایی اوستا را تصویب و آن را به ۲۱ کتاب تقسیم کرد. بر اساس سنت مرسوم، آذرباد برای اثبات صحت متن مصوب اوستا خود را در معرض امتحان «ور»، یعنی ریختن روی گداخته بر سینه، قرار داد و از آزمایش پیروز درآمد. بدین ترتیب وی همه فرقه‌ها و نحله‌های مختلف را از راه انحراف باز داشت (همان).

آخرین مرتبه از تدوین اوستا مربوط به زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م.) است. خسرو یکم از همه روحانیان خواست درباره اوستا و زند بیندیشند و از دانش‌های دیگر بر آن بیفزایند. همچنین، در فصل چهارم نامه‌های منوچهر از مجمع موبدان زرتشتی به ریاست وه شاپور، موبدان موبد زمان انوشیروان، سخن رانده شده که اوستایی متشکل از ۲۱ بخش گردآوری کرده و به اتفاق آرا بر صحت آن مهر تأیید زدند (تفضلی، ۱۳۸۴: ۶۶).

بنابراین، نخستین تلاش برای احیای اوستا در زمان اشکانیان انجام شد، زمانی که پادشاه بلاش بخش‌های آن را گردآوری کرد، هم آنهایی را که مکتوب شده بود و هم آن بخش‌هایی را که شفاهی انتقال داده بودند. این وظیفه در چهار مرحله در دوره ساسانی انجام شد: اول، اردشیر به روحانی اعظم خود تنسر دستور داد کار جمع‌آوری بخش‌های اوستا را که در زمان اشکانیان شروع شده بود کامل کند و به این وظیفه او رسمیت داد؛ دوم، شاپور یکم جست‌وجو برای اسناد علمی‌ای را آغاز کرد که یونانیان و هندیان آنها را پراکنده بودند و دستور داد آنها را وارد اوستا کنند؛ سوم، در زمان شاپور دوم، آذرباد مهراسپندان در این قانون بازنگری کلی انجام داد و با تسلیم‌شدن موفقیت‌آمیز در برابر آزمون آتش بر ماهیت ارتدوکس آن در مقابل فرقه‌های منحرف صحه گذاشت؛ سرانجام، بازنگری درباره ترجمه پهلوی در زمان خسرو انوشیروان اتفاق افتاد (Kellens, 1987: 35).

بررسی مذکور درباره وضعیت کتابت اوستا از آغاز تا قرن ۶ میلادی در عهد ساسانی حکایت از وجود گسست و شکافی جدی در تاریخ حیات آن دارد. بدین معنا که می‌توان از دو دوره پیش از حمله اسکندر مقدونی در قرن ۴ ق.م. و دوره ساسانی در قرن ۳ میلادی برای تاریخ کتابت اوستا سخن گفت. در دوره یکم، از آغاز تا زمان حمله اسکندر، شواهد حکایت از وجود سنت ادبی کتابی به طور کلی و کتابت اوستا به طور اخص دارد. اما با حمله اسکندر و ویرانگری‌های او هم آثار مادی تمدن ایرانی آن زمان رو به امحارفت و هم آثار معنوی آن شامل کتاب‌ها و اندیشه در زمینه‌هایی که لازم داشتند به یغما رفت و آنچه را غیرضروری می‌دانستند سوزاندند. در دوره دوم متعلق به عهد ساسانی، تلاش در جهت گردآوری و تدوین آثار معنوی به‌جای‌مانده از تمدن پیشین ایران و به‌ویژه اوستا صورت گرفت. در دوره ساسانی تلاش نه برای کتابت

(آن‌گونه که نخستین دیدگاه مطرح‌شده می‌گوید)، بلکه برای گردآوری و تدوین بود. چون کتابت اوستا و شکل‌گیری آن در مقام متنی ادبی بسیار پیش‌تر از آن صورت گرفته بود. با وقفه و دوره فراموشی ناشی از حمله اسکندر به تدریج هم دیانت زرتشتی تضعیف شد و هم کتاب اوستا وضعیتی پراکنده و آشفته به خود گرفت. اما در عهد ساسانی به دلیل اوضاع و احوال ویژه اجتماعی، به گردآوری و تدوین مجدد کتاب اوستا فرمان داده شد.

اوضاع و احوال اجتماعی اواخر دوره اشکانی با آشفتگی‌های بسیار همراه بود. از جهت سیاسی، دولت اشکانی آن‌قدر ضعیف شده بود که پایتختش، تیسفون، در آخرین قرن فرمانروایی اشکانیان چندین بار به دست ارتش روم تسخیر شد (بیوار، ۱۳۸۳: ۱۹۱-۱۹۷). این ضعف ناشی از تفرقه و پراکندگی قدرت سیاسی در حوزه امپراتوری اشکانی بود که به سه منطقه تقسیم می‌شد: منطقه شهرهای خودگردان (عمدتاً در بین‌النهرین)، منطقه پادشاهی‌های نیمه‌مستقل (در مرزهای ایران)، و سرزمین‌های مرکزی ایران (لوکونین، ۱۳۸۱: ۱۳۴).

از جهت دینی، وضعیت مذهبی ایران در اواخر دوره اشکانی از رواج آزادی مذهب حکایت می‌کند. اقلیت‌های مذهبی مختلف مانند مسیحیان، بوداییان و یهودیان در کلیساها و صومعه‌ها و بت‌خانه‌ها از آزادی انجام مناسک مذهبی خود برخوردار بودند. برای نمونه، شاپور اول هنگام حمله به شهر دورا اوروپوس (Dura-Oropus) در سال ۲۵۶ م. با بیش از ده پرستشگاه مواجه شد که به خدایان گوناگون یونانی، رومی، بابلی و آشوری اختصاص داشت (همو، ۱۳۸۴: ۱۱۴، ۱۳۲). بدین ترتیب، وضع مذهبی ایران در دوره پارتیان، با تساهل بسیار با جریان‌های مذهبی به سمت اختلاط آیین‌های شرقی و هلنیستی سوق یافت (Boyce, 1987: 540). این وضعیت باعث پراکندگی فکری ایرانیان پارتی شده بود.

در این فضای پراکندگی فکری، آیین زرتشتی اگرچه محترم نگه داشته می‌شد، اما دین رسمی اشکانی نبود و هنوز همه‌گیر نشده بود. دین‌ها و آیین‌ها و عقاید گوناگون دیگر با تبلیغ‌های آشکار و پنهان افراد ایرانی را از طبقات مختلف جذب کرده بودند.

امپراتوری پارتی از این پراکندگی دینی تجربه خوبی نداشت. به ویژه در زمان بلاش یکم، مربوط به اواسط دوره اشکانی، ضرورت شکل گیری دین واحد برای اتحاد اقوام مختلف امپراتوری احساس شد. اما این امر محقق نشد و حتی تشدید شد تا آنکه اردشیر ساسانی آن را عملی کرد. در این خصوص، حمزه اصفهانی می گوید: «اردشیر ملاحظه کرد که مردمان این ممالک در اشتراک در اصل دین با یکدیگر اختلاف دارند» (۱۳۴۶: ۴۳). ارد/ویراف نامه نیز از ایجاد «شک در مسائل ایزدان و پیدایی بسیاری از کیش ها و باورها و الحاد و اختلاف رأی در جهان» سخن می گوید (۱۳۷۲: ۴۰).

در چنین اوضاع و احوالی، آیین زرتشتی نه از توان مقابله با این وضعیت پراکندگی مذهبی و ادیان گوناگون محلی برخوردار بود و نه دین رسمی کشور بود که بتواند با قاطعیت و زور شمشیر جلوی نفوذ کوبنده آنها را بگیرد. نتیجه این شد که ساسانیان که با دادن امتیازات مادی و طبقاتی به مغان زرتشتی امتیازات بسیاری را در دوران پارتی از دست داده بودند از حمایت از طبقه برخوردار شدند و طبقه روحانیان زرتشتی با انقلابیون ساسانی در جهت سقوط پارتیان متحد گردیدند.

نتیجه این وضعیت، اتحاد میان دین و دولت در دوره ساسانی بود. آثار زرتشتی پهلوی و تاریخ های فارسی و عربی بر وحدت تنگاتنگ میان پادشاهی و دین اتفاق نظر دارند و از اندرز اردشیر یکم به پسرش شاپور در هنگام رسیدن به سلطنت یاد می کنند. در اندرزنامه عهد اردشیر آمده است:

بدانید که شهریاری و دین دو برادر هم زادند که هیچ یک بدون دیگری باقی نتوان ماند. زیرا دین بنیاد شهریاری و شهریاری ستون دین است. شهریاری بدون دین بنیاد نتواند بود و دین بدون ستون باقی نتواند ماند. چون آنچه ستون ندارد فرو می ریزد و آنچه بنیاد ندارد تباه می شود (به نقل از: مشکور، ۱۳۶۷: ۱۳۱).

نظیر چنین نقل قول هایی در نامه تنسر (۱۳۵۴: ۵۳)، مسعودی (۱۳۷۰: ۲۴۳) و شاهنامه فردوسی (۱۳۸۵: ۵۴۲) نیز آمده است. اتحاد دین و دولت در عهد ساسانی در خدمت شکل گیری دولتی متمرکز و دین رسمی قرار گرفت. اردشیر ساسانی همگام با ایجاد

تمرکز سیاسی با ایجاد پیوند میان دین و دولت در جهت تمرکز دینی حرکت کرد و دین واحد زرتشتی را به جای تسامح دینی پارتیان اساس دولت قرار داد. این کار با انجام اقدامات چهارگانه زیر صورت گرفت: ۱. یکی بودن ریاست دین و سلطنت؛ ۲. برخورداری پادشاه از فره ایزدی؛ ۳. دستور به گردآوری و تدوین مجدد اوستا؛ و ۴. تأسیس و رواج آتشکده‌های زرتشتی. در اثر این اقدامات، آیین زرتشتی در ابتدای عهد ساسانی احیا شد. چنان‌که *رویدادنامه آریلا* از فرمان اردشیر برای ساختن آتشکده‌های تازه و مجبورکردن پیروان ادیان دیگر برای پرستش خورشید و آتش یاد می‌کند (ویدنگرن، ۱۳۷۷: ۳۴۰). چنین اقدام‌هایی که تنسر آن را به مثابه بدعت‌هایی در دین توجیه می‌کند «به دوران ملوک سابق نبوده و به مقتضای وضع آن روزگار صلاح چنین بوده است» (مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۳).

بدین ترتیب، اردشیر بدعت‌هایی در دین وارد کرد تا آن را با مبانی اجتماعی و حکومتی هماهنگ کند. هدف اصلی اردشیر از میان بردن بدعت‌ها و تفاسیر نامشروع از آیین زرتشت بود. نویسنده *نامه تنسر* می‌گوید: «شاهنشاه احکام دین ضایع و مختل یافت، و بدع و مُحدثات با قوت ... بعد از دارا ملوک طوایف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته و آن همه بدعت بود که بی فرمان [به فرمان] شاهان قدیم نهادند» (*نامه تنسر*، ۱۳۵۴: ۶۷-۶۸). اردشیر چاره کار را در «احیای دین» دید و هم بدین شکل که «دین را تا رأی بیان نکنند قوامی نباشد» (همان: ۵۶-۵۷). از این‌رو، همه آن بدعت‌ها و آتشکده‌های مستقل را «باطل گردانید و نان‌ها بازگرفت و با مواضع اول نقل فرمود» (همان: ۵۷). بنابراین، اردشیر خواهان وحدت تفاسیر مختلف آیین زرتشت در قالب تفسیری واحد و کاری (اگرچه نه حذف اقلیت‌های مذهبی مانند مسیحیان و یهودیان و نظایر آن) بود (دوشن‌گیمن، ۱۳۸۱: ۳۰۷؛ نیوسنر، ۱۳۸۱: ۳۵۲؛ کولپه، ۱۳۸۱: ۲۸۱).

ضرورت ایجاد وحدت دینی از سیاست ایجاد تمرکز در داخل کشور به منظور یکپارچه‌سازی بخش‌های مختلف ایران‌شهر و ادعای بازپس‌گیری مناطق کهن ایرانی متعلق به دوره هخامنشیان در رقابت نظامی با امپراتوری روم نشئت می‌گرفت. پس این بحث مطرح شد که ایران پس از وحدت سیاسی باید به وحدت دینی دست یابد. بر این



اساس، مسئله دین در نگرش سیاسی پادشاهان نخستین ساسانی به عنوان «عاملی وحدت‌بخش» و ایجاد یکپارچگی میان اقشار مختلف اجتماعی و قلمروهای سرزمینی درون محدوده جغرافیایی ایران‌شهر تلقی می‌شد.

با این همه، مشکلی جدی بر سر راه این کار وجود داشت و آن موقعیت ناتوان آیین زرتشت در ایران بود. دین زرتشتی مغان با آیین ابتدایی، وجود قانونی خشک، قوانین اخلاقی بسته و محدودش در این محیط با نیازهای دینی زمانه سازگاری نداشت. روح آن دین مرده بود، و چیزی نمانده بود که دین دیگری، که چگونگی و خواست زمان را بسیار بهتر درمی‌یافت، در پیکاری برای به دست آوردن روح کشور نویناد ساسانی پیروز شود (نیبرگ، ۱۳۵۹: ۶۱۰). لذا این فرض مطرح می‌شود که اردشیر و شاپور یکم در ابتدا راجع به قابلیت دین زرتشت در جهت ایجاد یکپارچگی تردید داشته‌اند. حتی ممکن است دادن آزادی به تمامی ادیان، به‌ویژه مانویت، از جانب شاپور یکم به منظور یافتن دینی عمومی‌تر و جامع‌تر از دین زرتشت صورت گرفته باشد (پونش، ۱۳۸۶: ۱۲۷).

سرانجام، انتخاب پادشاهان ساسانی بر آیین مزداپرستی قرار گرفت. آیین کهن زرتشتی می‌توانست تکیه‌گاه مهمی برای تحکیم قدرت و حکومت شاه باشد اما شکل کنونی آن می‌بایست تغییر کند. از این رو، هنگامی که شاپور یکم سرانجام آیین مزدایی را برگزید فرمود تا آموزه‌های بیگانه را که در هند و یونان گرد آورده بودند به اوستا بیفزایند. بر اساس کتاب دینکرد، مأموریت تنسر این بود که از میان متون اوستایی که گردآوری شده تعداد محدودی را به عنوان متون رسمی یا درست بشناساند (Shaki, 1981: 115). اردشیر این اتهام را می‌پذیرفت اما برای آن توجیه ضرورت وحدت ملی و مذهبی مطرح می‌کرد. ساسانیان و روحانیان وابسته به ایشان علاقه داشتند تصویری از همبستگی دینی عرضه کنند (Gignoux, 1984: 72-88). بدین ترتیب، ایران پس از وحدت سیاسی به وحدت دینی دست یافت. دین زرتشتی با اتکا به قدرت دنیوی قوی شد و با رسیدن به مرتبه دین رسمی کشور، ایران‌شهر را در رقابت و نزاع با رقیب دائمی خارجی‌اش تقویت کرد (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۳۸۴).

### استدلال انتقادی دیدگاه سنت شفاهی

بر اساس آنچه گفته شد، داوری درباره دیدگاه نخست مبنی بر سنت ادبی شفاهی اوستا و آموزه‌های زرتشت تا زمان ساسانیان مفروض به استدلال‌های زیر است:

نخست، اینکه در کتاب‌های سریانی مسیحیان هرگز اشاره‌ای به نوشته‌های مذهبی زرتشتی نشده و فقط سخن از «احکام مذهبی» و زمزمه ادعیه است دلیل بر غیرمکتوب بودن کتاب اوستا نیست. در این زمینه، کریستن سن می‌گوید علت اینکه روحانیان زرتشتی بخش‌های مربوط به عبادات و مراسم مذهبی اوستا را حفظ می‌کردند باید نقش تلاوت در تأثیر اعمال و مراسم مذهبی دانست. تأکید دینکرد بر مهم‌تر بودن «سخن زنده» نسبت به اثر مکتوب و اشاره مکرر به موبدان حافظ همه اوستا به معنای آن نیست که همه موبدان آن را حفظ می‌کردند (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۵۳۲). چنان‌که وجود حافظان قرآن یا انجیل و تورات به معنای فقدان اثر مکتوب آنها نیست. بر مبنای این قراین می‌توان گفت نویسندگان مسیحی در مناظرات خود تعصب بیش از اندازه به خرج داده‌اند و عمداً از اشاره به کتاب‌های مقدس زرتشتیان اجتناب ورزیده‌اند تا خوانندگان مسیحی متوجه این نکته نشوند که دشمنان مذهبی آنها نیز دارای کتاب‌های دینی مدون بوده‌اند.

دوم، نظر افرادی مانند آبه فرانسوا نو درباره کتابت اوستا پس از فروپاشی ساسانیان فاقد اساس است. اگر کتاب‌های زرتشتی تا زمان یزدگرد سوم وجود نداشت و اگر زرتشتیان برای قرار گرفتن در زمره اهل کتاب مد نظر اعراب با شتاب‌زدگی اوستا را تدوین کرده‌اند قاعدتاً می‌بایست فقط به تدوین بخش مربوط به مراسم مذهبی، مانند ادعیه و عبادات، بسنده می‌کردند نه نگارش مطول و مفصل علوم مختلف و گنجاندن آن در اوستای ساسانی. علاوه بر این، واقعه فوق در ایامی رخ داده است که کشور درگیر جنگ‌های خونین ایرانیان و اعراب، و جامعه ایران دچار آشفتگی گسترده است. نه تنها روحانیان زرتشتی بلکه بسیاری از نخبگان و عامه مردم آواره شده‌اند و برخی نیز به دلایل مختلف دین اجدادی خود را ترک گفته‌اند. در چنین اوضاع و احوالی روحانیان زرتشتی چگونه می‌توانستند با آرامش موفق به اختراع الفبای جدید

پهلوی شوند که نتیجه مطالعه دقیق و عالمانه فونتیک و اصوات زبان مقدس است و ۲۱ قسمت جمع آوری شده اوستا را به این الفبای جدید نقل کنند؟ چگونه ممکن بود بتوانند در قرن بعد کلمه به کلمه ۲۱ قسمت اوستا را به الفبای جدید پهلوی ترجمه و تفسیر کنند که مطابق محاسبات مارتین وست (Martin Litchfield West) بیش از دو میلیون کلمه داشته است و بعد وقتی نویسندگان دینکرد در قرن نهم میلادی خواستند خلاصه اوستای ساسانی را وارد کتاب خود کنند بخش‌هایی از آن ترجمه مفقود شده بود! مطلبی که آبه نو به آن استناد می‌کند محدود به یک عبارت، آن هم طبق ترجمه خودش، است که در آن صراحتاً گفته شده که اوراد و ادعیه زرتشتیان به خط ثبت نشده است. این عبارت مأخوذ از کتاب تاریخ شهادت یشوع سبران در ۶۳۰ م. است که در آن زرتشتی از دین برگشته‌ای می‌گوید «عادت داشت ادعیه و اوراد مجوسی را از دهان بیاموزد، زیرا سخنان و تعالیم مضر زرتشت با حروف (یا علامات) نوشته نشده است» (کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۵۳۲-۵۳۳). از این عبارت می‌توان چنین استنباط کرد که اوراد و ادعیه اوستا به خط عامه مردم نوشته نشده بود.

سوم، اوستای بزرگ دوره هخامنشی شامل علوم مختلف زمان خود بود که بر پوست ضخیم گاو نوشته شده و سپس درون کنده‌کاری‌ها با آب زر پر شده بود. برای ارزیابی حجم این مجموعه بزرگ می‌توان هر پوست گاو را به مقیاس کتاب‌های امروزی حاوی تقریباً پنجاه صفحه دانست. اوستای نگه‌داری شده در محل دژنیش معادل ششصد هزار صفحه و به اندازه سه هزار کتاب دویست صفحه‌ای امروزی بوده است. این سخن به واسطه روایتی از پلینیوس رومی در کتاب تاریخ طبیعی تأیید می‌شود:

هرمیپوس (Hermippus) که درباره تمام قسمت‌های این هنر (جادوگری) با دقت بسیار مطلبی نوشته است، دو میلیون شعری را که به وسیله زرتشت سروده شده بود تفسیر کرده و علاوه بر این فهرست نوشته‌های او را تدوین کرده است (فره‌وشی، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

افزون بر این، فرانتز کومون (Franz Cumont) می‌گوید: «گزارشی معتبر ما را آگاه می‌سازد که اشعاری که به نام زرتشت در کتاب‌خانه اسکندریه فهرست شده بود شامل

۲۰۰۰۰۰۰۰ سطر می‌شده است، یعنی تقریباً ۸۰۰ جلد کتاب» (فروه‌وشی، ۱۳۸۲: ۱۰۰). اکنون پرسش این است که: آیا این مقیاس عظیم از اندیشه در علوم مختلف به صورت شفاهی و حفظی از زمان زرتشت به نسل‌های آینده منتقل شده است؟ آیا اصولاً انجام‌دادن چنین کاری در حد توانایی‌های بشری است؟

چهارم، بیان وجود صرف دو نسخه مکتوب اوستا در زمان حمله اسکندر (تعبیر نامه تنسر) و کمیاب بودن آن دلیل بر شفاهی بودن اوستا نیست. نخست اینکه، بر مبنای محاسبات مذکور حجم اوستای آن زمان بسیار عظیم بود و با توجه به سطح فناوری آن زمان امکان تکثیر وسیع آن وجود نداشت. چنان‌که در زمان حاضر نیز کتاب‌هایی که جنبه دائرةالمعارف بزرگ دارند به اندازه کتاب‌های معمولی تکثیر نمی‌شوند و چاپ آنها در مقیاسی اندک و فقط برای کتاب‌خانه‌ها صورت می‌گیرد. دوم اینکه، در اروپای قرون وسطا هم انجیل به زبان لاتین نوشته و خوانده می‌شد که زبان عامه مردم نبود و فقط عده اندکی از کشیشان به آن دسترسی داشتند و می‌توانستند آن را بخوانند. آیا این به معنای فقدان کتابت انجیل است؟

پنجم، مسئله این است که اسکندر چه چیز را برده و سوزانده که بلاش اشکانی دستور گردآوری مجدد آن را می‌دهد؟ روایات شفاهی را؟ مأموریت تنسر تدوین و گردآوری متون مقدس بود و در این کار از آنچه در «دل» کسانی بود که از دین اطلاعاتی داشته‌اند نیز استفاده می‌کند. این حاکی از اهمیت سنت شفاهی است که از گویش‌های مختلف باقی‌مانده در سرودهای اوستا نیز پیدا است (Hintze, 1998: 157-158). اما به معنای گردآوری صرف روایت‌های شفاهی نیست. چنان‌که تاریخ‌نگاران دوران اسلامی نیز دستور ترجمه کتاب‌های یونانی و هندی را به زمان اردشیر و شاپور نسبت داده‌اند (ابن‌ندیم، ۱۳۵۲: ۳۰۰). در حالی که اگر روایت شفاهی درست باشد، آنگاه با آن همه مستندات مربوط به رویداد ویرانی آثار مادی و معنوی تمدن ایران هخامنشی چه خواهیم کرد.

ششم، اینکه اوستا به خط اوستایی نوشته نشده به معنای این نیست که شفاهی بوده و نگارش نشده است. این ایده در شکل‌گیری دیدگاه سنت شفاهی بسیار تأثیرگذار بوده

است. با این همه، ایده مذکور بنیانی متزلزل دارد و بر نتیجه‌گیری ناقصی استوار است. اینکه خطی به نام خط اوستایی در دوره ساسانی (دوره شاپور دوم) ابداع شده و اوستای کنونی با آن به نگارش درآمده، به معنای آن نیست که در عهد پیش از ساسانیان اصلاً خطی برای نگارش اوستا وجود نداشته است. چنان‌که آندرناس (Andreas) آلمانی می‌گوید در زمان اشکانیان، اوستا به خطی از نوع خط پهلوی مشتق از آرامی نوشته شده بود (تفضلی، ۱۳۷۸: ۶۹). از آنجایی که این خط با توجه به محدودیت‌های خط اشکانی نمی‌توانسته از عهده نیازهای متحول فکری و علوم جدید زمانه خود برآید در عهد ساسانی خطی جدید برای نگارش مجدد اوستای جدید ابداع شد. افزون بر این، حیرت‌انگیز خواهد بود که بدانیم چگونه خط سانسکریت ودایی در هزاره دوم قبل از میلاد وجود داشته و درباره زمان دقیق‌ترش: «تخمینی کلی که همگان آن را پذیرفته‌اند اینکه در سال ۱۸۰۰ پیش از میلاد آغاز تبدیل «ریگ‌ودها» به صورت شناخته‌شده امروزی بوده و نخستین مجموعه این سرودها (کهن‌ترین ماندالاهای ریگ‌ودایی دوم تا هفتم) در حوالی ۱۵۰۰ تدوین شده است» (بویس، ۱۳۷۷: ۴۳)، اما ایرانی‌ها، که همسایه و پسرعمو و هم‌زبان آنها بوده‌اند، خط نداشته‌اند؟ در حالی که می‌دانیم ایرانیان دوره هخامنشی با تصرف بابل، خط آرامی آن را پذیرفتند و از آن برای نوشتن اسناد دیوانی و به عنوان زبان دیوان‌سالاری استفاده کردند یا خط میخی هخامنشی متشکل از ۳۶ علامت در زمان داریوش یکم ابداع شد که از آن برای نوشتن کتیبه‌های هخامنشی استفاده گردید.

هفتم، حتی فرض اینکه خود زرتشت کتاب اوستا را نوشته باز دلیل بر مکتوب‌نبودن اوستا در دوره پیش از ساسانیان نیست. پیامبران اهل کتاب مانند عیسی، موسی و محمد (ص) هم خود کتاب نوشتند و کتاب‌های انجیل، تورات و قرآن در زمان پیامبرانشان نوشته یا منتشر نشد. در نتیجه، حتی اگر زرتشت خود، اوستا را نوشته باشد و در زمان پیروان زرتشت جمع‌آوری و نگاشته شده باشد باز هم دلیل بر کتابت‌نشدن دین زرتشت نیست.

## نتیجه

پژوهشگران غیرایرانی، در قرن نوزدهم میلادی، تاریخ ایران را با محتوای گوناگونش بازخوانی کردند. ظهور اسناد جدید فراوان از گذشته این سرزمین، سرزمینی بکر برای پژوهش تاریخی نثار تاریخ‌نگاران و پژوهشگران حوزه جامعه‌شناسی تاریخ کرد. یکی از مسائل مطرح در این حوزه نسبت میان اندیشه و سیاست بود. آیا ایرانیان مردمانی شفاهی‌اندیش‌اند یا کتبی‌اندیش؟ آیا پیشینیان ما حامل سنتی شفاهی بودند یا مکتوب؟ هر کدام از این دو جنبه پیامدهای معینی برای جامعه کنونی ایران دارد. مقاله حاضر برای شکافتن ریشه‌های تاریخی این مسئله و پرداختن دقیق به آن سراغ دوره تاریخی‌ای رفت که از هر لحاظ در این خصوص ابهام‌آمیز بود. موجودیت اوستا به عنوان کتاب مقدس زرتشتیان سرگذشتی پر فراز و نشیب داشته است. اینکه اوستا از ابتدا مکتوب بوده یا شفاهی محل بحث است. آیا اوستای مکتوب محصول عهد ساسانی است یا آنکه پیش‌تر از آن، در زمان عهد زرتشت پیامبر، با کتابت بخش‌هایی از آن مواجه بودیم؟

مستندات تاریخی مقاله حاضر نشان می‌دهد که مسئله کتابت اوستا در عهد ساسانی نه نگارش نخستین بار آن، بلکه گردآوری و تدوین مجدد آن پس از ویرانگری‌های ناشی از حمله اسکندر بوده است. پادشاهان نخستین عهد ساسانی با فرمان به انجام‌دادن این کار در واقع به دنبال ایجاد دینی رسمی در جامعه بودند که همگام با تمرکز سیاسی به ایجاد وحدت اجتماعی کمک کند. آنچه ملاحظه می‌شود این است که دستور گردآوری متون پراکنده اوستا در دوره‌های بلاش اول اشکانی و اردشیر اول ساسانی خود حکایت از مکتوب‌شده‌بودن اوستا دارد. اگر فرض کنیم که اوستا به قلم خود زرتشت و در زمان زندگانی او مکتوب نبوده، این را دلالت بر مکتوب‌نشدن خود اوستا نمی‌دانیم. وجود دو نسخه مکتوب اوستا در زمان هخامنشی، به وضعیت ویژه کتاب اوستا به عنوان دائرةالمعارفی بزرگ و سطح پایین فناوری آن زمان مربوط است نه کتابت‌نشدن آن. محاسبه حجم عظیم اوستای زمان هخامنشی نشان از ناممکن‌بودن انتقال شفاهی و حفظی آن در طی قرون متمادی دارد و این کار اصولاً از توان انسان‌ها خارج است. هزاران لوح گلی یافت‌شده در تخت جمشید، که درباره جزئیات زندگی اداری

است، نشان می‌دهد که وقتی ایرانیان ملتی شفاهی نبودند و اصولاً مسائل مهم خود را با دقت تمام ثبت می‌کردند، تأکید بر محفوظ‌داشتن اوستا بیشتر در جهت تأثیرگذاری مثبت بر اعمال و مراسم مذهبی بوده است نه شفاهی بودن بخش‌های مختلف اوستا. پیش از عهد ساسانی از نوعی خط آرامی برای نگارش اوستا استفاده می‌شد که در عهد ساسانی به دلیل پاسخ‌گو نبودن به نیازهای متحول جامعه جایش را به خط جدید اوستایی داد. در ادامه به دلیل اوضاع و احوال تاریخی ناگوار زرتشتیان در قرون نخستین اسلامی نگارش مجدد اوستا در دستور کار قرار گرفت.

### منابع

- آلتهایم، فرانتس (۱۳۸۲). *زرتشت و اسکندر*، ترجمه: علی نورزاد، تهران: سمیر.
- ابن بلخی (۱۳۶۳). *فارس‌نامه*، تصحیح: لسترنج و نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۵۲). *الفهرست*، ترجمه: محمد تجدد، تهران: امیرکبیر.
- ردا و ایراف‌نامه* (۱۳۷۲). تصحیح: فیلیپ ژینیو، ترجمه: ژاله آموزگار، تهران: معین.
- اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه: جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بویس، مری (۱۳۷۷). *چکیده تاریخ کیش زرتشت*، ترجمه: همایون صنعتی‌زاده، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- بیوار، آدریان (۱۳۸۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان»، در: *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ج ۳، ص ۱۲۳-۲۰۰.
- پونش، هانری شارل (۱۳۸۶). «مانی، اصول مذهبی و توسعه مانویت»، در: *جمعی از خاورشناسان فرانسوی، تمدن ایرانی*، ترجمه: عیسی بهنام، تهران: علمی فرهنگی، ص ۱۵۲-۱۶۵.
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۶). *تاریخ ایران قبل از اسلام*، چاپ جدید، تهران: نامک.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتوروونا (۱۳۷۷). *شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان*، ترجمه: عنایت‌الله رضا، تهران: علمی فرهنگی.
- تفضلی، احمد (۱۳۶۸). «شهرستان‌های ایران»، در: *شهرهای ایران*، به کوشش: محمد یوسف کیانی، تهران: بی‌نا، ج ۲.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش: ژاله آموزگار، تهران: سخن.

تفضلی، احمد (۱۳۸۴). «کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی»، در: بدعت‌گرایی و زندگه در ایران عهد ساسانی، ویراستار: ملیحه کرباسیان و محمد کریمی زنجانی، تهران: اختران.

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۳۸۵). شاهنامه ثعالبی، ترجمه: محمود هدایت، تهران: اساطیر. دوشن گیمن، ژاکوب (۱۳۸۱). «دین زرتشت»، در: تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۲۹۱-۳۳۹.

دومناش، ژ. پ. (۱۳۸۶). «مذهب زرتشت در ایران غربی»، در: جمعی از خاورشناسان فرانسوی، تمدن ایرانی، ترجمه: عیسی بهنام، تهران: علمی فرهنگی، ص ۱۲۸-۱۳۱. شکی، منصور (۱۳۸۴). «درست‌دینان»، در: کشاکش‌های مانوی مزدکی در ایران عهد ساسانی، ویراستار: ملیحه کرباسیان و محمد کریمی زنجانی، تهران: اختران.

طبری، محمد (۱۳۸۴). تاریخ الرسل والملوک، ترجمه: صادق نشأت، تهران: علمی فرهنگی. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). شاهنامه، تهران: بهزاد.

فروه‌وشی، بهرام (۱۳۸۲). ایرانویج، تهران: دانشگاه تهران.

کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۳). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: نگارستان کتاب.

کولپه، کارستن (۱۳۸۱). «سیر اندیشه دینی»، در: تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۲۳۹-۲۹۰.

گیرشمن، رومن (۱۳۸۳). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه: محمد معین، تهران: علمی فرهنگی. لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۸۱). «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و داد و ستد»، در: تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۷۱-۱۴۸.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۸۴). تمدن ایران ساسانی، ترجمه: عنایت‌الله رضا، تهران: علمی فرهنگی.

مجمل‌التواریخ والقصص (۱۳۸۳). تصحیح: ملک‌الشعراء بهار، تهران: دنیای کتاب.

محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس، ج ۱.

مسعودی، علی بن حسین (۱۳۴۹). التنبیه والاشراف، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۰). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱.



- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۷). *تاریخ سیاسی ساسانیان*، تهران: دنیای کتاب، ج ۱ و ۲.  
نامه تنسر (۱۳۵۴). تصحیح: مجتبی مینوی، تهران: خوارزمی.  
نیبرگ، هنریک سموئل (۱۳۵۹). *دین‌های ایران باستان*، ترجمه: سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.  
نیوسنر، ج. (۱۳۸۱). «یهودیان در ایران»، در: گردآورنده: احسان یارشاطر، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۳۴۵-۳۶۵.  
ویدنگرن، گئو (۱۳۷۷). *دین‌های ایران*، ترجمه: منوچهر فرهنگ، تهران: آگاهان ایده.  
Bailey, H. W. (1943). *Zoroastrian Problems in the Ninth-century Books*, Oxford, repr. 1971.  
Boyce, M. (1987). "Arsacid Religion," in: *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, Vol. II, Mazda Publishers, Costa Mesa.  
Gignoux, Ph. (1984). "Church-State Relations in the Sasanian Period", in: *Monarchies and Socio-Religious Traditions in the Ancient Near East*, ed. H. I. H Prince T. Mikasa, Wiesbaden.  
Hintze, A. (1998). "Avesta in the Parthian Period," in: *das partherriech und seine zeugnisse*, Franz Steiner Verlag, Stuttgart.  
Kellens, J. (1987). "AVESTA i. Survey of the History and Contents of the Book," in: *Encyclopaedia Iranica*, III/1, pp. 35-44, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/avesta-holy-book> (accessed on 30 December 2012).  
Shaki, M. (1981). "The Denkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures," in: *Archive Orientalia*, vol. 49, p. 119.

## References

- Altheim, Franz. 2003. *Zarathustra and Alexander*. Translated by Ali Nurzad. Tehran: Samir Publications. [in Farsi]
- Anonymous. 1975. *The Letter of Tansar (Nami-yi Tansar)*, edited by Mujtaba Minavi. Tehran: Kharazmi Publications. [in Farsi]
- Anonymous. 2004. *The Collection of Histories and Tales (Mujmal al-Tawarikh wa-l-Qisas)*, edited by Malik al-Shu'ara Bahar, Tehran: Dunya-yi Kitab Publications. [in Farsi]
- Anonymous. 1993. *Book of Arda Viraf*, edited by Philip Gignoux. Translated by Zhali Amuzgar. Tehran: Mu'in Publications. [in Farsi]
- Bailey, H. W. 1971. *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*. Oxford.
- Bivar, Adrian David Hugh. 2004. "The Political History of Persia during the Parthians." In *The History of Iran from The Parthians to The Collapse of the Sassanids*, compiled by Ih'san Yarshatir. Translated by Hassan Anushi, 123-200. Tehran: Amirkabir, Publications. [in Farsi]
- Boyce, M. 1987. "Arsacid Religion." In *Encyclopaedia Iranica* Vol. 2, edited by Ihsan Yarshater. Mazda Publishers, Costa Mesa.
- Boyce, Mary. *A History of Zoroastrianism*. 1998. Translated by Humayun San'atizadi. Tehran: Safi Ali Shah. [in Farsi]
- Christensen, Arthur. 2004. *Sassanid Persia*. Translated by Rashid Yasimi. Tehran: Nigaristan Kitab Publications. [in Farsi]
- Colpe, Carsten. 2002. "The Journey of The Religious Thought." In *The History of Persia from The Parthians to The Collapse of the Sassanids*, compiled by Ih'san Yarshatir. Translated by Hassan Anushi, 239-290. Tehran: Amirkabir Publications. [in Farsi]
- Duchesne-Guillemin, Jacques. 2002. "Zoroastrianism." In *The History of Iran from The Parthians to The Collapse of the Sassanids*, compiled by Ih'san Yarshatir, 291-339. Translated by Hassan Anushi. Tehran: Amirkabir Publications. [in Farsi]
- Farri Washi, Baharam. 2003. *Iranwajj*. Tehran: Tehran University Publications. [in Farsi]
- Ferdawsī, Abulqasim. 2005. *The Book of Kings (Shahname)*. Tehran: Bihzad Publications. [in Farsi]
- Ghirshman, Roman. 2004. *Iran: from The Earliest Times to The Islamic Conquest*. Translated by Muhammad Mu'in. Tehran: Ilmi-Farhangi Publications. [in Farsi]

- Gignoux, Ph. 1984. "Church-State Relations in the Sasanian Period." In *Monarchies and Socio Religious Traditions in the Ancient near East*, edited by H. I. H Prince T. Mikasa. Wiesbaden.
- Hintze, A. 1998. "Avesta in the Parthian Period." In *das partherriech und seine zeugnisse*. Stuttgart: Franz Steiner Verlag.
- Ibn Balkhi. 1984. *The Book of Fars (Farsnami)*, edited by G. Le Strange and R. A. Nicholson. Tehran: Dunya-yi Kitab. [in Farsi]
- Ibn Nadim, Muhammad ibn Is'haq. 1973. *Al-Fihrist*. Translated by Muhammad Tajaddud. Tehran: Amirkabir Publications. [in Farsi]
- Isfahani, Hamzi. 1967. *The History of Prophets and Kings*. Translated by Jafar Shu'ar. Tehran: Iranian Culture Foundation. [in Farsi]
- Kellens, J. 1987. "AVESTA i. Survey of the History and Contents of the Book." In *Encyclopaedia Iranica*, III/1, 35-44.
- Lukonin, Vladimir. 2002. "Political, Social, and Administrative Institutions, Taxes and Exchanges." In *The History of Iran from The Parthians to The Collapse of The Sassanids*. Translated by Hassan Anushi, 71-148. Tehran: Amirkabir Publications. [in Farsi]
- Lukunin, Vladimir. 2004. *The Civilization of Sassanid Persia*. Translated by Inayatullah Riza. Tehran: Ilmi-Farhangi Publications. [in Farsi]
- Mansur, Shakki. 2005. "The Orthodox (Durustdinan)." In *Manachaeistic-Mazdakian Struggles in Sassanid Persia* (Kishakish-hayi Manavi-Mazdaki dar Iran-i Ahd-i Sassani), edited by Malihi Karbasiyan, and Muhammad Karimi Zanjani. Tehran: Akhtaran Publications. [in Farsi]
- Mas'udi, Ali ibn al-Hussein. 1970. *The Book of Notification and Verification (Al-Tanbih wa-l- Ishraf)*. Translated by Abulqasim Payandi. Tehran: Bungah-i Tarjumi va Nashr-i Kitab. [in Farsi]
- Mas'udi, Ali ibn al-Hussein. 1991. *Meadows of Gold and Mines of Gems (Murawwij al-Dhahab wa-Ma'adin al-Jawhar)* Vol. 1. Translated by Abulqasim Payandi. Tehran: Bungah-i Tarjumi va Nashr-i Kitab. [in Farsi]
- Mashkur, Muhammad Javad. 1988. *The Political History of the Sassanids (Tarikh-i Siyasi-yi Sassaniyan)* Vol. 1, 2. Tehran: Dunya-yi Kitab. [in Farsi]
- Menasce, Pierre Jean de. 2007. "Zoroastrianism in Western Persia" In *Tamaddun-i Irani*. Translated by Isa Bihnam, 128-131. Tehran: Ilmi Farhangi Publications. [in Farsi]

- Muhammadi Malayiri, Muhammad. 2000. *The Persian Culture and History during Transition from The Sassanids to The Islamic Age* (Tarikh va Farhang-i Iran dar Dawran-i Intiqal az Asr-i Sassani bi Asr-i Islami). [in Farsi]
- Neusner, Jacob. "The Jews in Iran." In *The History of Persia from the Parthians to The Collapse of The Sassanids*. Compiled by Ihsan Yarshatir, 345-365. Translated by Hassan Anushi. Tehran: Amirkabir. [in Farsi]
- Nyberg, Henrik Samuel. 1980. *Religions of Ancient World*. Translated by Saifuddin Najmabadi. Tehran: The Iranian Center for Cultural Studies. [in Farsi]
- Pigulewskaja, Nina Wiktorowana. 1998. *Persian Cities during the Parthians and Sassanids*. Translated by Inayatullah Riza. Tehran: Ilmi-Farhangi Publications. [in Farsi]
- Pirniya, Hassan. 2007. *The Pre-Islamic History of Iran (Tarikh-i Iran-i Qabl az Islam)*. Tehran: Namak Puplications. [in Farsi]
- Puech, Henri-Charles. 2007. "Mani, Religious Principles and Development of Manichaeism." In *Persian Civilizations*. Translated by Isa Bihnam, 152-165. Tehran: Ilmi-Farhangi Publications. [in Farsi]
- Shaki, M. 1981. "The Denkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures." In *Archive Orientalia vol. 49*, 119.
- Tabari, Muhammad. 2005. *The History of Prophets and Kings (Tarikh al-Rusul wa-l-Muluk)*. Translated by Sadiq Nash'at. Tehran: Ilmi-Farhangi Publications. [in Farsi]
- Tafazzuli, Ahmad. 1989. "Iranian Towns (Shahristan-ha-yi- Iran)." In *Persian Cities (Shahr-ha-yi Iran) Vol. 2*. Tehran: n.p. [in Farsi]
- Tafazzuli, Ahmad. 1999. *The Pre-Islamic History of Persian Literature*, by the efforts of Zhali Amuzgar. Tehran: Sukhan Publications. [in Farsi]
- Tafazzuli, Ahmad. 2005. "Kartir and The Policy of The Union of Religion and Government during the Sassanids." In *"Heresy-ism" and "Infidels" during the Sassanids*, edited by Malihi Karbasiyan, and Muhammad Karimi Zanjani. Tehran: Akhtaran Publications.
- Tha'alibi, Abu Mansur Abd al-Malik. 2006. *Tha'alibi's Book of Kings*. Translated by Mahmud Hidayat. Tehran: Asatir. [in Farsi]
- Windengren, Geo. 1998. *Religions of Iran*. Translated by Manuchihr Farhang. Tehran: Agahan Idi Publications. [in Farsi]